به نام خدا

ضرورت طرح مباحث مهدوی چرا؟

از یک مقدمه شروع کنیم، چه اینجا بنشینم چه هر جلسه‌ای دیگه، اینجام که نشستیم حرف‌ها مال بغل‌دستی نیست! اینو توجه داشته باشیم، حرف‌ها مال بغل‌دستی نیست! من واسه خودم میگم، شما برای خودت بشنو، و این حرف‌ها مال بغل‌دستی نیست و مال منه، مال من... که وَ قادَةَ اِلی سَبِیلِک من رو از رهبران قرار بده در راه خودت، در راه وصال او، و ان شالله در دولت او. من رو یار کن، من جزء ناصرین باشم، من جزء مستشهدین باشم، اللهُمَّ اِجعَلنِی مِن اَعوانِهِ وَ اَنصارِهِ از اعوان باشم، من رو از قبر بیرون بیار، این حرف‌ها مال بغل‌دستی نیست ها مال ماست.

ببینید اگر توی هر رشته‌ای کار می‌کنید، یا هر شغل و حرفه‌ای دارید، 10 تا «که چی بشه؟» رو بتونید اگه جواب بدید، نشون میده کارِتون عمق داره، پاسخ سوال دهم هم اگه من گفتم که چی بشه، شما بگید که هیچی دیگه، یعنی از این به بعدش به شما ارتباطی نداره، تا این سئوال دهم باید بتونیم پاسخ بدیم. شما برای چی خیاطی می‌کنید؟ مثلا معیشت، معیشت که چی بشه؟ که چرخ اقتصادی خانواده بچرخه، وقتی چرخید چی بشه؟ بعد مثلا بچه‌ها رشد کنند، بعدش که چی؟ حالا مثلا رشد کردید به مسئله خاص مادی هم برنخوردید، بعد که چی؟ بعدشم مثل بقیه عمر ما سر می‌رسه، و از دنیا خواهیم رفت ...! رفتیم علوم انسانی که مسئله آموزش پرورش تقویت بشه، بعد که چی بشه؟ حالا تقویت شد... بعدش؟ میگه بنده فلان کار رو انجام میدم تا مردم بندگی کنن، خب بندگی کردن که چی؟ آخرش رو یکی به من بگه؟ من از طلبه‌ها گاهی سوال کردم، همکارها، گفتم شما آمدید حوزه که چی؟ میگه مثلا برای رضای خدا، این سوال واضحه. ما زمینه‌ساز بشویم نیرو جمع بشه که چی بشه؟

که آقا بیاد دیگه، آقا بیاد که چی بشه؟ دیگه 25 باب علم دست اونه به من چه که چی بشه، فرمانده اونه، هر چی بگه میگم چشم، آقا بیاد گفت بمیر من بمیرم، آقا بیاد هرچه اون بخواد همون بشه، ایرادی نداره‌ها این‌ها همه اهداف مقدسیه، کسب روزی حلال، خیاطی، حوزه، استادی، رانندگی و ...

ولی سوال؟

چرا تو ذهن بچه شیعه‌ها این نیست که من برم در مغازه‌ام رو باز کنم آقا بیاد، چرا تو ذهن مذهبی، معتقد به دین، مومن ما این‌طور نیست که مثلا صنایع برم، برق برم، کارمند جهاد اون آقایی که فرمودند یا رانندگی کنم یا تفقه در دین می‌خوام داشته باشم مستقیم همون اول بگه آقا بیاد، ما می‌خوایم یه کاری کنیم آقا بیاد؛ هر کاری که عقل بگه انجام بشه آقا میاد بنده انجام میدم، بگه از دیوار برو بالا، از دیوار میرم بالا، بگه بشین می‌شینم، بگه بگو میگم، بگه خرج کن خرج می‌کنم، بگه این مدلی باش من این مدلیم، اگر به این نتیجه رسیدیم که این کار رو کنیم آقا فرجش نزدیک میشه، این کار رو انجام بدیم، بعدش آقا آمد که چی؟

خدا علم رو به 27 قسمت، حدیث داریم علم رو به 27 قسمت تقسیم کرده، از این 27 قسمت تا زمان ظهور چقدش باز میشه 2 باب علم، یعنی اگر ما امروز به گوشی تلفن صفحه لمسی رسیدیم، اگر ما به انتقال ارتباطات زیر 20 دقیقه در ایران رسیدیم، اگر امروز مخابره تصویر و صوت داریم به اون نقطه عالم در کمتر از دقیقه، اگر امروز سفر به آسمان‌ها داریم، اگر ما امروز می‌تونیم مثلا کهکشان‌ها رو تا این مسافت رصد کنیم، اگر ما با علم امروز تونستیم درمان لیزری داشته باشیم (بدون اینکه سینه شکافته بشه، پوست شکافته بشه، جراحت رو درمان می‌کنند یا بیماری رو از بین ببرند) اگر ما تونستیم امروز به استفاده بهینه از پوست میوه‌ها برسیم اینا همه 2 باب علمه. اگر ما امروز بازیافت داریم، حتی بازیافت آشغال، زباله، یه وقت هست یه چیزی بازیافت میشه، جنسش جنس مرغوبیه، آشغال جنسی هم نداره ، اسمش روشه اگر ما داریم از آشغال‌ها هم از طریق علمی استفاده می‌کنیم اینا همه با 2 باب علمه، اما او که بیاد 25 باب علمی که من و شما هیچی از این 25 باب نمی‌دونیم باز خواهد شد، این علوم تو سینه حضرته...

دویست سال پیش شما درباره گوشی همراه که با یه کسی صحبت می‌کردید و می‌گفتید «یه چیزی هست، یه صفحه‌ای داره، نه سیم داره نه سیخ داره، ارتباط برقرار می‌کنی با سمت دیگه تصویر و صوتت رو داره...» می‌نداختت تیمارستان، می‌گفت تو دیوانه شدی، خُل شدی، آفتاب به کله ات! ببینید اگه من دویست سال پیش بیام درباره گوشی امروز حرف بزنم، میگه دیوانه شدی خب بعد از اینکه آقا بیاد چی میشه؟ حدودِ 12.5 (دوازده و نیم) برابر علم رشد پیدا می‌کنه، چی میشه؟ اینکه سفر به آسمان‌ها زیاد میشه، اتوبان هوایی بزنن، ای بابا دیوانه شدی، برو خودت رو جمع کن، حالا شما الان داری با گوشی حرف می‌زنی، علم پیشرفت می‌کنه دیگه گوشی هم نیست به کف دستت نگاه کنی تصویر هم داشته باشی صوت هم بگیری حرف بزنی، برو بابا دیوانه شدی، خب علم که پیشرفت کرد دیگه به تعبیری همین دیوانه ی الان عاقل فرداست، وقتی حضرت بیاد این دیوانه هم فردا عاقله، یعنی می‌گیم شُدنی است. پس از ظهور ولی‌عصر(عج) 25 باب علم باز خواهد شد. خب بعدش چی؟ بعدشُ دیگه وقتی من بلد نیستم هر چی آقا بگه، «ما فقط یه کاری کنیم آقا بیاد»

چند تا خانوم سراغ دارید که توی هر رشته‌ای که فعالیت می‌کنه یک گوشه ذهنش در درجه اول اینه که آقا رو برگردونم، چندتا آقا سراغ دارید، یعنی اگر طرف می‌خواد ازدواج کنه، میگه ازدواج من بر اساس یک شاخصیه، فرزند می‌خواد بیاره، میگه بر اساس یک شاخصیه، کتاب می‌خواد بخره، بر اساس یک شاخصیه، کلید می‌خواد بندازه در مغازش رو باز کنه تو ذهنش شاخص داره، می‌خواد بگه شاخص داره، می‌خواد بخونه شاخص داره، یک کلید واژه‌ای تو ذهنش هست فسفری کشیده و پر رنگه، و اون اینه که یک کاری کنیم آقا بیاید، یه عده مُردند تو این راه، بزرگانی پای حوزه معارف دینی و تفقه دین آخرش گفتند ای کاش ما یک کاری می‌کردیم از همون اول آقا بیاید، یعنی نه اینکه کاری که کردم اون نبوده، میگه من از همون اول جهت فکرم هم بصورت مستقیم بر این بود...

حالا چرا؟

خب این مقدمه بود دیگه، ولی درد و دل طولانی شد. حالا چرا این کارهایی کنیم که آقا بیاد؟ روایت داریم روز قیامت اولین کسی که وارد صحرای محشر میشه وجود نازنین رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله) و اهل‌بیته، درسته؟ رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله) وقتی وارد میشن دو ثقل پیامبر وارد میشن: کتابَ‌الله وَ عِترَتِی، بعد امت رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله) وارد میشن... رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله) برمی‌گردن به سمت امت یه سوالی می‌پرسن.

روز قیامت می‌خواد سوال پرسیده بشه، یه دو تا ویژگی داره، اینجا اگر شما از من مثلا سوال بپرسید، یا احتمال داره من جواب بدم که معلوم نیست راست بگم یا نه، معلوم نیست چربش کنم یا نه، معلوم نیست اصلا جواب باشه یا نه، یا احتمال داره اصلا جواب ندم، اما اون‌جا که سوال می‌پرسن، دیگه این‌طوری نیست من حرف نزنم، اگر حرف نزنم حرف رو می‌کشن! آیه قرآنه، اَلیَوم نَختِمُ عَلی اَفواهِهِم دهنت رو می بندند، تُکَلِّمُنا اَیدِیهِم، دست‌ها حرف میزنن، تَشهَدُ اَرجُلُهُم پاها شهادت میدن، بعد داره در ادامه روایت بعد از شهادتِ اعضای بدن، طرف رو می‌کنه به اعضای بدن، میگه نامرد من این‌قدر دلم به حال تو می‌سوخت تو دنیا، تو همه چیز من رو گفتی لو دادی که! میگه اون کسی که جواب رو از همه ی عالَم می‌کشه، از منم کشید. پس حرف رو چی‌ کار می‌کنن؟ می‌کشن، روز قیامتی که یوم فَزَعِ الاَکبَر روز ترس بزرگتره، روز قیامتی که آیه قرآنه موی بچه از ترس سفید میشه که حضرت عیسی(علیه‌السلام) سام پسر حضرت نوح رو که زنده کرد، دید سر و روش سفید شده، موهاش سفیده، ریشاش سفیده، گفت سام به این حال از دنیا رفتی؟ گفت نه، موی سرو رویم سیاه بود، محاسن سیاه داشتم. گفت پس چرا سر و روت سفید شده، گفت وقتی صدای تو را شنیدم که گفتی سام به اذن خدا برخیز، فکر کردم ملکی داره صدام میزنه که قیامت شده بلند شو، از ترس قیامت سام - پسر خوب حضرت نوح(علیه‌السلام) - موی سرش سفید شده! شوخی نیستش، آیات قرآن رو ببینید، اگر شکلات داریم (اشاره به بهشت) از اون طرف هم خبریه (اشاره به عذاب و عقاب جهنم)، روز قیامتی که همچین وضعیتی داره، همه دنبال یه پارتی می‌گردن، اون‌جا رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله) سوال می‌پرسه، من باید جواب بدم، که اگر جواب ندم، جواب رو می‌کِشَن! چی جواب بدم؟ چی رو می‌کشن؟ و چی گفته میشه؟ همون چیزی که در دنیا بوده.

شما یک فیلمی نگاه می‌کنید، بعد از اینکه فیلم تمام شد اگر خواستید تکرارش رو نگاه کنید، در تکرارش که چیزی کم و زیاد نمی‌شه، فوتبال نگاه کردی، مثلا 3-2 به نفع فلان تیم تمام شده، وقتی تکرارش رو نگاه می‌کنی، یک نفس کم و زیاد نمی‌شه، یک توپ کج و راست نمی‌شه، همون چیزی که اصل بوده همون هم تو تکرارش نشون داده میشه، روز قیامت می‌خوای کج و راستش کنی، کم و زیادش کنی... مو رو از ماست می‌کشن! البته اگر لطفی بشه، این از فضل خداست، ولی مو رو از ماست می‌کشن. اون‌جا رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله) سوال می‌پرسه، نمی‌خواهید بدونید سوال رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله) چیه تا از همین الان بریم دنبال جوابش؟ سوالای امتحان لُو بره که خیلی بهتره، حالا می‌خواهید عرض کنم؟ حضرت رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله) رو به امتشون می‌فرمایند: امت من! در دنیا با این دو ثِقل چطور تا کردید؟ تو دنیا چی‌کار کردید؟ اهل‌سنت یه جور ذبح کردند، شیعه یه جور ذبح کردند، با این دو ثقل چه کردید؟ از من و شما پرسیده خواهد شد...

قطعا از زمان علی‌بن ابی‌طالب(علیه‌السلام) نمی‌پرسن، شما چیکار می‌کردی علی‌بن‌ابی‌طالب(علیه‌السلام) گوشه‌نشین شد؟ شما مگه نرفتی تو مسجد لبیک یا علی بگی بعد به اونجا ختم بشه چه غلطی می‌کردی تو؟ شما چیکار کردی که سیّدِ سجاد یه منبر عَلَنی نمی‌تونست بره؟ چرا 4000 شاگرد تو دستگاه امام‌صادق(علیه‌السلام) باشه بعد ایشون به وسیله بدست دشمنان به شهادت برسند؟ 4000 شاگرد اصلا چرا متحد نشدید و حرکت نکردید به گونه ای که امام صادق به حاکمیت برسه؟ چرا امام‌کاظم(علیه‌السلام) اون‌طوری زندانی بشن؟ چرا علی‌بن‌موسی‌الرضا(علیه‌السلام) با این وضعیت تبعید بشن؟ این سوالا رو از شما نمی‌پرسن چرا سیّدِ جوادش رو یاری نکردید، میوه دل امام‌رضا(علیه‌السلام) توی سن و سال کمتر از سی‌سال به شهادت برسن؟! بله! از شما نمی‌پرسن که شما با امام‌جواد(علیه‌السلام) چیکار کردی؟ بلکه از من و شما سئوالی که پرسیده میشه اینه: از امام حیّ می‌پرسن، میگه وَلیّ زمانت، نمی‌گن «امام‌هادی(علیه‌السلام) رو دار الصعالیک نگه‌داری کردند چرا شما رگ غیرتت نزد بالا؟»

میگه وَلیِّ ‌خدا؛ امام‌زمانت پسِ پرده غیبت بود، این آقا، حالا خود ایشون هم ایستاده، در زمان غیبتش چه کردی؟ یارسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله) بالاخره زندگی میکردیم، خب زحمت کشیدی، بقیه هم زندگی می‌کردند، اتفاقا یکم بیشتر زندگی کردی، اسراف کردی تو زندگی کردن، زندگی کنید ولی به شرط چاقو، زندگی کنید ولی به شرط خمیرمایه، زندگی کنید ولی به شرط شاخصی که او بیاید، با این نگاه زندگی‌ها چقدر عوض میشه؟!

**چرا ضرورت طرح مباحث مهدوی؟**

هر کی باور به معاد داشته باشه میشینه یه خاکی تو سر خودش می‌ریزه، گیر سر باور به معاده، خواهرِ من! قبول داری پس از این دنیا عالمی هست؟ خب بله بالاخره قبول دارم، چقدر قبول داری؟ رفتیم دفن کنیم جنازه رو؟ چه خانوم، چه آقا! این بدبخت تا دیروز چشاش باز بود، دهنش باز بود حرف می‌زد، می‌شنید، نگاه می‌کرد، حرکت می‌کرد، الان کفن پیچ کردیم، شکلات پیچش کردیم داره می‌ره زیر خاک! سنگ لحد هم گذاشتی رفت! یک ذره فکر کردیم که این یک ماه دیگه چِشاش ترکیده! یک ماه دیگه این استخون‌ها همه پوسیده میشه! اینا همه ترک می‌خوره، جک و جونورها میان این راسوهای زیرزمینی اینا بعضی مواقع خوبه، حاصل‌خیزه راسو هم داره، سمورهای زیرخاکی میان و اونام بالاخره استفاده می‌کنن از گوشتش، بعد این استخونش یواش یواش پوسیده میشه، فکر اونجا هستیم، اگر بعد از دنیا عالمی باشه؟

یاقوت حموی میگه از یه شهری رد شدم دیدم جلوی هر خونه‌‌ای یه قبره، گفتم جلوی در هر خونه‌ای یه قبره، به تعبیر من، شما مثلا افسردگی نمی‌گیرید؟ گفتند ما اینجا داریم زندگی می‌کنیم، حیات داریم... چطور مگه؟ ما قبرستون‌ها رو می‌برین یه جایی که اصلا تو مسیر هم نیستش، گاهی هم اگر میریم، اینجوری رومون رو این‌ور می‌کنیم که نفهمیم که قبرستانی هم هست! توجه‌ای نداریم، چرا شما جلوی درب هر خونه‌تون یه قبره؟! گفت: به خاطر اینکه هر وقت آمدیم بیرون، هرصبح یادمان بیاید "از پس امروز فردایی هست" عالَم عالم حساب و کتابه، عالم عالم بزن درو نیست، عالم بزن بخوره، عالم عمل و عکس‌العمله، بعد چه‌جوری زندگی می‌کنی، اونایی که مسلمونن ها...

یک کسی میگه من مسلمون نیستم، خب به دین خودت، میگه من ایمان ندارم، خب حالا به هر چی هستی، کسی که مسلمونه! اصول دین 5 بُوَد دانستنش گنج بُوَد که تحقیقیه و باید یقین کنی و جای تقلید نداره که این اصول هستش خب یکی از این اصول چیه؟ معاده دیگه، اگه قرار باشه بعد از این عالَم عالَمی باشه، زندگی 50-60 سال نباشه، اِلَی الأبد باشه، اگه بعد از دنیا خبری باشه! خب پس از این عالم، پیامبراکرم سوال می‌پرسه: تو دنیا با این دو ثِقل چطور تا کردی، هر سوالی یک عکس‌العملی داره دیگه، حتما یه چیزی می‌خواد اتفاق بیفته، چه اتفاقی می‌خواد بیفته؟! چقدر شناخت امام زمان مهمه؟

امام‌صادق(علیه‌السلام) فرمودند: وقتی جانِ تون به اینجا برسه - اشاره کردند به استخوان تَرقُوِه، همین استخونی که مثل فرمون ماشین، گردن رو گرفته - وقتی جان تون به اینجا برسه، اون موقع می‌فهمید که شناخت ولیّ‌خدا در عصر و زمان خودتون چقدر حیاتی بوده!

(یه مثال) شما میرید بانک پول بگیرید، وارد بانک می شید شماره می‌گیرید، فیش می‌نویسید که من n تومن پول می‌خوام، صندوق دار میگه کارت شناسایی، دست می‌کنی تو جیبت، کارت شناسایی؟ کارت کارت کارت... اِه! نیاوردم، ببخشید کارت نیاوردم، میگه حالا عیبی نداره این پول رو بهت میدم؟ نه! میگه نمی‌شه، میگی: حالا کارت شناسایی نباشه، مثلا یه راهی نداره؟ میگه نمی‌شه... هزینه می‌خوای برداری، حساب کتاب داره عالَم، میگی: تو حِسابم خیلی پوله، میگه: دیگه بدتر!

می‌خوای حسابت رو برداشت کنی؟ اون چیزی که کاشتی برداشت کنی؟ کارت شناسایی لازمه، امام‌صادق(علیه‌السلام) میگه اون موقعی که چشمت به پشت‌پرده ی عالَم باز شد اون موقع می‌فهمی چه خبره! دیدید بعضی‌ها دَم آخر، قبل از اینکه از دنیا برن شروع می‌کنن یه چیزایی گفتن، بعضی میگن داره هَذیون میگه، هذیون نمی‌گه، در برابر اون چیزی که داره می‌بینه عکس‌العمل نشون میده، هذیون نمی‌گه که: «نه! برو بیرون! بشین! خوش‌ آمدی! سلام آقا!...» این کارایی که محتضر تو لحظه آخر انجام میده، این عکس‌العمل اون چیزیه که داره می‌بینه، از شیعه و سنی حدیث داریم، ظاهرا خوارزمی آورده در کتاب مَناقبش، وقتی کسی می خواد از دنیا بره با هر دینی که می‌خواد باشه، چند نفر رو می‌بینه، در روایاتِ شیعه آمده امام‌باقر(علیه‌السلام) فرمودند "پنج تن" رو می‌بینه تو اون لحظه آخر.

خدا رحمت کنه آیت‌الله میلانی رو، ایشون وقتی از دنیا رفت خواب شون رو دیدند، در همون عالَم رویا از ایشون پرسیدند حاج‌آقا چه خبر؟ گفت لحظه ی آخر که به حال احتضار بودم، لحظات جان دادن، خیلی نگران بودم، اضطراب داشتم، (شنیدید دَم احتضار آدم تشنه میشه، همه تشنه میشن، چه اتفاقی قراره بیافته؟ حدیث داریم میگه اگه هر کسی محبت علی‌بن ابی‌طالب(علیه‌السلام) داشته باشه، قبل از اینکه از دنیا بره از حوض کوثر می‌نوشه و من جریان زیاد سراغ دارم که تشنگی‌ها سیراب شد، از حوض کوثر قبل رفتن، عالم عالم پر از اتفاقاته) آیت‌الله میلانی میگه، اضطراب داشتم یه دفعه رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله) وارد شد، اتاقی که همه نشستن حضرت رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله) هم آمد حالا خانواده‌ش هم دورش نشستند ولی او داره پیامبر رو می‌بینه، نبی اکرم آمده دیدار ایشون، بعد می‌فرماید اضطرابم رفع نشد، علی‌بن ابی‌طالب(علیه‌السلام) آمد باز هم مضطرب بودم، امام‌حسن مجتبی(علیه‌السلام) حسین بن علی(علیه‌السلام)، فرزندانش آمدند یکی یکی 12 امام آمدند میگه تا ولی‌عصر(علیه‌السلام) ارواحنا فداه اینا همه آمدند بالا سر من نشستند هنوز این اضطراب و نگرانی من بود تا اینکه دیدم حضرت زهرای مرضیه(علیهاالسلام) از در وارد شدند و بالای سرم نشستند که اینجا من آرام شدم...

مادره دیگه، اومده بچه‌ش رو آروم کنه، اگر قبول داریم بعد از این عالَم خبری هست، خب بعد از این عالم می‌پرسند؛ چیکار کردی با امام‌عصرت(عج)؟ مثل بقیه، خب زندگی کردم. بی‌خود زندگی کردی، زندگی کردی که نیامد! یه جور دیگه زندگی کن، با او تنظیم باش هر پیشرفتی هم تو داشته باشی بالاخره او نیاید به اوج نمی‌رسه، سرعت، الان خیلی پایینیه، به اصطلاح فناوری it پیشرفتِ امروز، اینها به نسبت به بعد از ظهور، سرعت پائینی ست! دستمون تو دست او نیست سرعت این‌طوریه، اگه خودمون رو به او بسپاریم، چی‌ میشه؟!

مثلِ ماشینی که افتاده تو جاده خاکی! ما الان سال‌هاست تو جاده خاکی افتادیم، تو خاک‌ها و سنگها، این ماشین به سختی داره حرکت می‌کنه، دیدین راننده چقدر اذیته؟! دنده ی 1، دنده ی2 ! ای بابا! نمی‌تونه سرعت بگیره! پدر ماشین در میاد! با سرعت پایین به زحمت حرکت می کنه، اما وقتی به اتوبان برسه چی میشه؟ یه نفسی می‌کشه، آخیش راحت شدیم میزنه دنده 4، 5 مثلا، با سرعت 120 تا... بالاخره با سرعت میره، یه نفسی می‌کشه و زمان ظهور، دوره ی اتوبان عالمه، با اون سرعت... معارف مهدوی رو فهمیدن چه ضرورتی داره؟! این همه خوبی و سرعت و رشد ...

همچنین، بعد از این عالم قراره از من و شما بپرسن که در دنیا با این دو ثقل من چطور تا کردید؟ و اون‌جا باید جواب بدیم، خوش به حال کسایی که حرف واسه گفتن دارن، وارد یک شهری می‌شید، توی این شهر شلوغ و پر از خیابون و پر از ویترین، یه مَقصد، یک هدفی دارید، جایی می‌خواید برید، آدرس نداشته باشی پیدا می‌کنی؟ یا یک راهنما لازمه؟ آدرس دقیق...

گاهی توی این شهر شلوغ، آدرس داری اما باز هم گُم می‌کنی، میگه «این دیگه خیلی شلوغ شد، ما هنوز نفهمیدیم کجا بریم؟! بعضی تابلوها رو برداشتن، بعضی مسیرها عوض شده، دکورها رو عوض کردند، یک عده میان سر راه، آدرس غلط میدن، خب یک راهنما بفرستید دست ما رو بگیره تا مثلا مقصد ببره!» ما آمدیم توی دنیای شلوغ پلوغ، عجیب و غریب، با یک عده آدم‌های عجیب غریب که بعضی اصلا هدفشون چیز دیگه‌ایه، بعضی آمدند عمدا نقشه‌ها و تابلوها رو عوض کنند، آیا یکی نباید بیاد دست ما رو بگیره تو دست خدا بزاره و به مقصد برسونه؟! چرا، خدا پیغمبرش رو می‌فرسته، اصول دین پنج بُوَد، توحید، معاد، نبوت. پیغمبرش رو می‌فرسته، خب پیغمبرش که همیشه نیست؛ پیغمبر آخرالزمان از دنیا رفت، الان که رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله) نیست چه کار کنم؟ کی دستم رو خواهد گرفت و به هدف خواهد رساند؟ این کیه؟ کجا باید باشه؟ هانری کوربِن جواب داده (یا کُربَن) میگه:«تنها باوری که امروز زنده هست باور شیعه هست که شیعه 12 امامی میگه من الان امامی دارم...» که "لَو کملت العِدَّه" اگر یارانش کامل بشه خواهد آمد. خدا معطل ماست! امام‌زمان(علیه‌السلام) معطل من و شماست، اگر یک کاری کنیم خواهد آمد، اگر آلزایمر نگیریم خواهد آمد، می‌بینید فعال تو بعضی از مسائل مذهبی و کلاس‌ها و دوره‌ها به اصطلاح حلقه‌های دینی، وقتی میره خرید کنه فقط به کارهای خودش می رسه! تا کی می‌خواد این‌طوری باشه؟ تو این بازار شلوغ یکی بیاد دست من رو بگیره...

میگه من برای تو امامی قرار دادم، توحید، معاد، نبوت، عدل، امامت دست امامت رو بگیر تا مقصد برسی خب کو آقا؟ مدیریت رو انداختیم بیرون، شلوغ کردیم، خراب‌کاری کردیم، تحمل نداشتیم، حالا باید تحمل داشته باشیم، زمینه‌سازی کنیم‌ آقا برگرده، الان اگر ده نفر تو این مسجد به هم بریزن میشه کلاس رو اداره کرد، همه الحمدلله نشستید خدا خیرتون بده، با دقت دارید گوش می‌دید وقت می‌ذارید، دل گذاشتید اینجا که به یک هدفی بالاخره برسید، اگر سه نفر بریزن بهم، نمی‌شه اینجا رو جمع کرد، عالم رو می‌خواد امام زمان(علیه‌السلام) مدیریت بکنه، من و شما باید بشیم انتظامات حضرت، خب وارد این شهر شلوغ شدید می‌خواید به آدرس برسید، غیر از اینه، آدرس کو؟ کجاست؟ خونه حضرت رو بلدی، پس چه جوری می‌خوای امام زمان(علیه‌السلام) رو پیدا کنی، بشینم پای یه بحثی یه کلاسی، یک کتابی، یک دوره‌ای، یک استادی، یک کارشناسی که بیاد دست من رو بزاره تو دست حضرت، بالاخره خود امام زمان(علیه‌السلام) آدرس داده دیگه، میگه در دوره غیبت من چیکار کنید؟ برید سراغ اینا، تا راه رو از چاه بشناسیم.

حضرت علی(علیه‌السلام) به کمیل فرمودند: "مامِن حَرَکَةٍ وَ اَنتَ مُحتاجٌ فِیها اِلَی المَعرِفَةِ" ما مِن حَرَکَةٍ یعنی چی؟ حرکتی نیست؛ اِلَی وَ اَنتَ مُحتاجٌ فِیها اَلَی المَعرِفَة " حرکتی نیست مگر اینکه تو محتاجی که شناختی داشته باشی"

آیا ما همین طوری بدون شناخت ازدواج می­کنیم؟ نه، باید بشناسم طرف را، شما بدونِ شناخت کیف می­خرید؟ کیف که می­خوام بخرم باید بدونم این به چه دردی می‌خوره، کیفیتش چه جوریه، ماندگاریش چقدره، چه قابلیت­هایی داره، چه قدر جاداره؛ یک کیف می­خوای بخری شناخت لازم داره، یه نیمرو درست کردن یه شناختی لازم داره شناخت اولیه می‌خواد!

وارد مغازه می­شید قصد خریدم ندارید بارها شده رفتید تو مغازه دارید ویترین نگاه می­کنید یهو صاحب­مغازه بلند می­شه شروع می­کنه صحبت کردن: بله بله خواهرم، بله برادرم این لیوانی که مقابلتون می­بینین اینا دستش چنانه، ببین می­زنم زمین نمی­شکنه، دسته اش این‌جوریه، جای دست گیره اش خوبه، اگر اینقدر بخری به این قیمت می­دم، لبه­اش این‌طوریه، تا حالا هر چی بُردن راضی بودن، اینا کنار همدیگه یه همچین ویترینی می­شه شیک می­شه، میتونی تو دکور خونتم استفاده بکنی، بعد از شستن روش لَک نمی افته؛ یواش یواش من چی می‌شم؟ مشتری می شم!

من رفته بودم سیستم لب تابم رو درست کنم فروشگاه تک، یواش یواش داشتم مشتری می­شدم که لب ­تاب بخرم! پول نداشتم ­ها، ببین چقدر فروشنده تبلیغ کرد که بنده­ای که اصلا اهل خرید نیستم - ما آقایونم دیگه سخت­تر - داشت مارو مشتری می­کرد، سر خرید یک لب­ تاب! مثلا: یک­وخورده­ای قیمت؛ مناسبه، این‌طوریه، این خدمات رو داره... ببین داره شناخت می­ده وقتی شناخت آمد حرکت ایجاد می­شه...

­­شما چرا اومدی اینجا؟ خب یه ذره شناختی دیگه، بالاخره آدرسی و دوره­ای و تو این دوره فلان مباحث مطرح خواهد شد و ...

­**می خواهیم بگیم چرا مباحث مهدوی؟**

چون شناخت می­ده. شناخت بده که چی بشه؟ شناخت بِده خیلی چیزا می‌شه، چطور تو تا شناختِ فنجون بهت می­دن خرید می­کنی بعداینجا شناخت بشه هیچی نشه؟! شناخت بیاد خیلی کارها می­شه یکی از کسایی که پای همین جلسات بود ، الآن یه مجموعه داره اداره می­کنه... یکی دیگه از کسایی که پای همین جلسات بود الآن نزدیک صد نفر دوره برگزار کرده...، یکی از کسایی که پای همین جلسات بود عین جمله­اش رو من به شما می­گم، میگه: حاج­آقا من پای این دوره اومدم دیگه عاشق شدم دیگه دست خودم نیست، آرام نمی­تونم بگیرم باید برای ظهور، یه کاری انجام بدم... ببین چه­قدر روشن شده؟ مثل زغالِ داغی که دیگه حالا؛ بندازی تو هر جعبه زغالی بقیه رو هم روشن می­کنه!

 کسی که خاموشه، بقیه رو هم سیاره می­کنه! طرف میاد پیش من، مریض می­شه! سالم میاد مریض برمی گرده! تو باید دیگران رو زنده کنی! تو باید طبیب باشی، تویی که به طبیب دسترسی داری خب تو هم تا حدی باید طبابت بلد باشی؛ این ضرورتِ طرح مباحث است.

البته هنوز صحبت داریم پس حدیث داریم می­فرماید: معرفت محبتی میاره که تبدیل به اطاعت می­شه؛ حرکت ایجاد می­کنه، به ویژه شناخت در مورد ولیِّ خُدایی که اگر بدونیم او چیکاره است و چه­ کارهایی انجام می­ده خیلی در به درش خواهم­ خورد.

یه سؤال از شما بپرسم؟ بعد از کربلا چند نفر معتقد به امامت امام­سجاد(علیه السلام) بودند؟ هم بلافاصله بعداز واقعه عاشورا، چندنفر؟

زمان امام­صادق(علیه السلام) که دو نسل بعده چند تا شاگرد بود؟ چهارهزار تا، اسمشون هست­ها! نه اینکه زیاد بود شلوغ بود، نه، سه چهار هزار تا ؛ چهار هزار تا اِسماشون هست. چهار هزار شاگرده که یکیش جابربن حیان است، یا حتی ابوحنیفه، بزرگ اهل­سنت می­گه: من هر چه دارم از اون دوسالی است که با درس امام­صادق(علیه السلام) نشستم. چهار هزار شاگرده که یکیش هشام­، چهار هزار شاگرد در زمان امام­صادق(علیه السلام) یعنی چندتا مُرید؟ از هر ده نفر اگر یکی شاگرد بشه، حداقل چهل هزار مُرید در زمانی که اصلا ارتباطات نبوده!

شما صوت نمی­تونستی ضبط بکنی، فایل نمی­تونستی بنویسی، نوشتار خیلی سخت بوده، نوشتن خیلی زمان می‌بُرده، چیزی نمی­تونستید پخش بکنید، تصویر نمی­تونستید ضبط بکنید، هیچی نبوده! الآن همه چی هست بعد از دو نسل چقدر جمعیت می­تونی جمع بکنی اطراف خودت، که هیچ‌کس هم نیستید، بعد از دو نسل حداقل چهل‌هزار نفر چیکار کردند؟ چرا ابوحنیفه می­گه من هر چیزی دارم از این آقاست؟ چرا جابربن حیان را غربی­ها می­خواستند به نام خودشون ثبت کنند؟! من شاگرد امام­صادق هستم؟ چی داره اینجا؟ مصعَب ­بن عمیر از پیامبر چی دید که حاضر شد ماشین شاستی بلند و خونه سرنبش و مغازه­ی آنچنانی... این همه رو چشم بپوشه، ارثِ باباش همه رو چشم بپوشه بگه آقا من باید با این آقا باشم. پدرش گفت پوستت رو می­کَنَم، گفت باباجان من یه آقایی دیدم یه چیزایی از این آقا دارم می­بینم که نمونه­اش سراغ داری بیار، بعد هر چی تو بگی همون. سراغ ندارم یه همچین کسی در عالَم که اگر بشناسم او را، محبتی به دست می آورم که اهل اطاعت می­شوم...

امام­جواد(علیه السلام) فرمودند: در زمان غیبت، انتظارش واجب و در زمان ظهور اطاعتش واجب .

**اهمیت شناخت حضرت حجت در بُعد اعتقادی:**

الف - روایت داریم : "امام­صادق(علیه السلام) به زراره فرمودند: زراره! کسی از ما اهل­بیت غیبتی طولانی خواهد داشت... زراره زرنگ بود، گفت چرا غایب؟ امام بادست اشاره به شکمشون کردند و فرمودند می­ترسد (جانش در خطره)... در انتها فرمودند: زراره! اگر اون زمان را درک کردی (یعنی مثل زمان من و شما، که او غایب شد اگر اون زمان رو درک کردی) این دعا را بخوان: اللهُمَّ عَرِّفنِی نَفسَک، خدایا فرمانده­ی عالم؛ در درجه اول شمایی، خودت را به من بشناسون، فَاِنَّکَ اِن لَم تُعَرِّفنِی نَفسَکَ لَم اَعرِفُ نَبِیَکَ، بعد که تو آمدی عالم را برپا کردی من توی این شهر وارد شدم من دستم را بزارم توی دست پیامبرِ تو، اللهُمَّ عَرِّفنِی نَبِیَّکَ فَاِنَّکَ اِن لَم تُعَرِّفنِی، اگر پیامبر و رسولت را نشناسم، رَسُولَکَ، لَم اَعرِفُ حُجَّتِکَ، حجت را نمی‌شناسم "خدایا حجت را به من بشناسون که اگر او را نشناسم، چی‌می­شه؟ ضَلَلتُ عَن دِینِی.

اگر حجتش را نشناسم ،فاتحه ی سیر خداشناسی را هم خوانده­ ام و"ضَلَلتُ عَن دِینِی" این ضَلَلتُ عَن دِینِی اگر واسه­ی من باشه چه خاکی تو سرم بریزم؟ خب از این ضرورت بالاتر .

ب - اینا نمونه ها و مثالهایی از روایات، در بُعد اعتقادیه:

حضرت سیدالشهدا(علیه السلام) صحبت می­فرمودند درباره­ی شناخت خدا. یه کسی گفت: فَما مَعرِفَتُ اللهِ؟ شناخت خدا به چیه؟ حضرت سیدالشهدا(علیه السلام) فرمودند: شناخت خدا به اینه که هر مردمی در هر عصر و زمانی، امام­عصر خودشون بشناسند.

دو روز پیش یه جایی بودم، یه کسی بهم گفت: حاج­آقا بعضی از کسایی که اینجا تو محله ما هستند، اونایی که مسجد و اینا میان، من بهشون گفتم بیان دوره­های مهدویت بزاریم. گفتند مهدویت چی هست؟ گفتم مهدویت! گفتند خب مثلا چه­کاریه؟ چی­کار می­کنن؟ اصلا نمی­دونستند چی هست! مهدویت بزاریم. اگر می­خواهید شناختِ خدا باشه، امام­عصر و زمانت را بشناس.

ج - حدیث داریم: "مَن ماتَ وَ لَم یَعرِف اِمامَ‌زمانَه مَاتَ مِیتَةً جاهِلِیَة":

یکی از مفسرین (ظاهرا علامه طباطبایی باشد) نوشته اند که منظور از جاهلیت، آن جاهلیت قبل از اسلامه؛ مردم جاهلی می­دونید چیکار می­کردند؟ دختر خودش رو زنده زنده دفن می­کرد! دیگه چی؟ درنده­خو بودند! وحشی بود! اهانت به زنان را تعصب به زن می دانستند! اشعار باطل می­خواندند، به قبایل دیگر حمله می­کردند! این را قدرت می­دونستند! می­گفتند ما سَریم! ... تفسیر جاوید، جلد 6 را بخونید؛ ویژگی­های عرب جاهلی رو نوشته: حیوانات رو اذیت می­کردند.

اینو خودم در کتابی ندیدم اما از یکی از سخنرانان شنیدم که : از ویژگی­های عرب جاهلی این بود که مثلا اگه بارون نمی­اومد یک گاوی رو می بردند سر تپه، جمعیتی جمع می­شدند (خشکسالی شده) گاو بدبختم سر تپه حالا می­خوان چیکار کنن؟! دُم این گاو رو آتیش می­زدند! خب این گاو هم می‌سوزه دیگه! گاو همین‌جوری صداش کلفت و زُمُخت هست، دُمِشَم که بسوزه یک نعره­ای می­کشه توی این فضا، فضای بازِ سر تپه، همه خوشحال می­شدند می­گفتند این صداش آمد (باران که می­خواد بیاد صدا داره دیگه، می‌گفتند این صداش آمد) الآن باران هم میاد، رعد و برق و باران و اینا و پای این جریان خوشحالی می کردند! یه جلسه­ای واسه خودشون داشتند این طوری می­خواستند خَلقِ باران کنند! این یکی از ویژگی های عرب جاهلیه، بِرید باقیش رو در تفسیر نگاه کنید...

اگر کسی امام­زمانش نشناسه مرگش مرگ جاهلیه، به امام­صادق(علیه‌السلام) عرضه کنیم: در عصر 2016 حالا یه کسی امام­زمانش نشناخت مرگش مرگ عرب جاهلیه؟! می فرمایند: بله. – اشتباه نشده؟ می فرمایند خیر، بزار جونت به این­جا (استخوان تَرقُوِه) برسه بعد می­فهمی که شناخت صحیح امام زمان خودت چقدر حیاتی بوده!

باور به مهدویت و شناخت ولی­عصر(علیه‌السلام) آدم رو زنده می­کنه، زندگیش واقعا زندگی می­شه کارشهم پویاست، زنده می­شه، بعد این بادیگارد می­شه برای حضرت، غوقا می­کنه توی عالم، تحول ایجاد می کنه...

منتظر وقتی می­میره هم انقلابیه که توی دعای عهد میگه: " اللهُمَّ اِن حَالَ بَینِی وَ بَینَهُ المَوت، الذی جعلته علی عبادت حتما مقضیا فاَخرِجنِی مِن قَبرِی، میگه خدایا من اگه قبل از ظهور ایشان مُردم، مرا از قبر من خارج کن، مُؤتَزِرًا کَفَنِی شاهِرًا سَیفِی - مُرده ی پوسیده ی گوشت متلاشی شده ی سال­ها زیر خاک رفته، یهو انقلابی از جا حرکت کنه - یه کفن دور خودش پیچیده نیزه به دست بگیره شمشیربه دست بگیره و بخواد در رکاب حضرت جان­فدایی کنه می‌بینید "منتظر؛ مُرده­اش هم اینگونه اهل قیام است" غوقا می­کنه، این شناخت از بُعد اعتقادی.

**در بُعد اجتماعی:**

مثالی عرض کنم؛ یه وقتی حضرت امام به گورباچف (رهبر شوروی) نامه ای نوشتند. مضمون قسمتی از آن را بنده عرض کنم: آقای گورباچف اگر خدا به ما شکم و معده­ای داده یعنی یه خوردنی هایی در عالم خارج هست - بالاخره میگه اگر دندان داده حتما یک نانی هست - اگر چشم داده یه چیزایی برای دیدن هست، اگر گوش داده خب شنیدنی هایی هست... اگه خدا به ما عقل داده، فکر داده یعنی قراره یه اتفاق بزرگی بیفته، یه اتفاق مقدسی که تو روش فکر کنی و از این استفاده کنی برای قدم­های بزرگ­تر...

حالا من از این نامه می خوام در بُعد اجتماعی وام بگیرم: آیا شما الآن تو ذهنتون عالمی تصور نمی­کنید که زندان نباشه؟ خدایا میشه یه وقتی بیاد زندان نباشه؟ میشه یه وقتی بیاد پلیس نباشه؟ خودِ مردم مثل آدم رعایت کنن. میشه یه وقتی بیاد مرزها برداشته بشه؟ همه­ با هم در رفت­و آمد باشند، میشه یه وقتی بیاد که مشکل مالی نباشه؟ میشه یه وقتی بیاد که دختر و پسر گیر ازدواجشون نباشن؟ خدایا میشه یه وقتی بیاد مردم رشد کنن؟ میشه سفر به آسمان­ها داشته باشیم؟...

نیست تو ذهنتون؟ اگر تو ذهن من همچین عالمی هست و تا الآن اتفاق نیفتاده با توجه به این نامه حضرت امام یعنی بالاخره یه همچین جریانی یه همچین واقعه­ای قراره اتفاق بیفته مگه نمی­گه:"یَرِثُها عِبادِیَ­الصّالِحُون" مگه نمی­گه: "نُرِیدُ اِن نَمُنُّ عَلَی الَذِینَ استُضعِفُوا فِی الاَرضِ " مگه نمی­گه: "فِی مَشارِقِ الاَرضِ وَ مَغارِبِها" مرزها برداشته بشه.

در بُعد اجتماعی ضرورتا به ما آدرسِ ولیِّ خدا؛ حضرت حجت-ارواحنا له الفداه- رو میده، مردم توی هر نقطه­ای دنبال یه همچین فضایی می­گردند، آرزوی زندگی سعادتمندانه دارند.

**در بُعد اجتماعی:**

در دعای افتتاحی که ماه رمضان می­خوانیم؛ تو دعای افتتاح چی میگه؟ "اللهُمَّ اِنّا نَشکُوا اِلَیکَ، فَقدَ نَبِیِّنا وَ غَیبَةَ وَلِیِّنا..." خدایا من شکایت دارم.

از چی شکایت داری؟ از این سیاست بازی­های معاویه ی زمان؛ شکایت دارم از این معاویه­های زمانه شاکیم، از این سیاست­های گرگ­گونه شاکیم، خدایا من از این لیبرال دموکراسی و این سیاست­های فمینیستی شاکیم؛ من فقط سیاستِ عدل و حقّ تو رو می­خوام؛ سیاست علوی رو می­خوام و الآن صدای مردم در اومده؛ این هم از اهمیت ظهور و حاکمیت منجی است در بُعد سیاسی.

خب مردم داد و بیداد می­کنن که دستشون به دست کی برسه؟ دنبال چه کسی می­گردند؟ عده ای سر صدا کردند بنی­امیه سرنگون شد، اما امام صادق(علیه السلام) رو گم کرده­ بودند! و پشت سر ایشان نبودند؛ بنی امیه رفت ولی بنی­عباس اومد روی کار! مُرسی از اون موقعیتش برکنار شد بعد چه کسی رو آوردن روی کار؟ بازی شدند بعضی مردم مصر؛ حرکت می­کنه حرکت خوبیم می­کنه اما نمی­دونه دستش رو کجا بگیره! خب در بُعد سیاسی میگه: " اللهُمَّ اِنّا نَشکُو اِلَیک"

**در بُعد تاریخی:**

در بُعد تاریخی نیز حرف از مهدویت جا داره: شما علی محمدباب رو در تاریخ دارید، تقریبا سیصدسال پیش، علی محمدباب موسس چی شد؟ فرقه­ی بابیت! و بعد وهابیت محمد بن عبدالوهاب! علی‌محمدباب حرف از امام­زمان(علیه‌السلام) زد، گفت من باب امام زمانم(علیه‌السلام). چرا گفت باب امام­زمانم؟ خب چون مهدویت و منجی خواهی مشتری داره... ببینید چه­قدر مسئله مهمه که این همه مشتری داره، یه چیزی هست. یا چرا محمدمهدی سودانی می­تونه یه حرکتی ایجاد کن، حالا به هر نیتی! اما چرا؟ یا فاطمیان در مصر! بروید این­ها رو بخوانید، یک چیزی هست که ما ده پانزده سال پیش داشتیم مدعیان دروغین تو کشور! یواش یواش دیگه دُکّان باز کرده بودند؛ داشت زیاد می­شد که اتفاقات خوبی افتاد فضاشون جمع شد! خب مردم دوست دارند امام­زمان را؛ دنبال امام­زمان(علیه‌السلام) می­گردی؟ اومدی اینجا نشستی، برای چی اومدی اینجا؟ چون ضرورت داره.

ضرورت طرح یعنی چی؟

خود این ضرورت یعنی چی؟ فهرست کتاب نگین آفرینش را که ببینید، همان ابتدای صفحه­ی اول فهرستش نوشته "ضرورت طرح مباحث مهدوی" همون اول کتاب گفته ببین ضروریه! راحت نخوابی! همون اول میگه ضرورت داره، ضرورت یعنی کارد به استخوان رسیده! شما تو کلاس نشستی میگی ببخشید من می­تونم برم؟ می گم: کجا می­خوای بری؟ میگی: کار ضروری دارم! یعنی نمی­تونم اینجا بنشینم.

بحث مهدویت، ضروری است به دلیلی که بعضی اش را خدمتتون عرض کردیم در بُعد اعتقادی، اجتماعی، سیاسی، تاریخی و امروزم که وضعیت عالم را نگاه می­کنید با این انقلاب­هایی که اتفاق افتاده و این رشد و پیشرفت­هایی که داشته و این موقعیت خوبی که، موقعیت مناسبی که در عالم ایجاد شده می­بینید هر چه بیشتر ما دستمون تو دست ولی‌خدا باشه زودتر به سعادت همگانی می‌رسیم.

**عشق یعنی...**

یه پژوهشگری بود هفده سال مهاجرت کرده بود به جنگل­های آمازون، هفده سال در جنگل­های آمازون تحقیق و پژوهش درباره ی پروانه­ها؛ که پروانه­ها چه جوری زندگی می­کنن؟ چی می‌خورن؟ تغذیه­شون چیه؟ عمرشون چه­قدره؟ هفده سال! پول هم بهش نمی­دن ها! از جیبشم خرج کرده رفته، در جنگل­های آمازون با اون جک ­و جونوری­هایی که اونجا داره این تحقیق می­کنه عاشقانه، برای این که به هدفش برسه؛ هفده سال حرکت کرده رفته جنگل برای اینکه یه عشقی دارشته و باید بهش می رسیده...

چه­قدر وقت گذاشتی؟

مورد داشتیم یک سال اومده مهدویت خسته شده و دیگه نیومده! مورد داشتیم می گفته عشق به کار برای امام زمان داره و انتظارش فقط دو سال دوام آورده! جنگجو را خستگی و خوابی نیست...

مسعده میگه خدمت امام­صادق(علیه‌السلام) نشسته بودم یه پیرمرد ریش سفیدی آمد صدوسه سال سن داشت گفت من صد ساله صبح و شب می‌کنم که دولت کریمه اتفاق بیفته، منتظر صدساله سراغ دارید؟ صد سال من صبح و شب می­کنم چرا نرسید؟ فکر کرد امام­صادق(علیه‌السلام) بهش می فرمایند: اگر خدا تو را زنده نگه داشت و آن دوران را درک کردی در کنار او و اگر مُردی و آن دوران را درک نکردی در قیامت کنار امام زمانت خواهی بود. بله این است پاداش منتظران، آن هم منتظری که 103 سال است که زندگی اش به رنگ انتظار است...

من و شما توی این لحظه خیلی مسئولیتمون سنگینه چون هر کی بهمون نگاه کنه به نیت مثلا یار و خط مقدم جبهه­ی فرهنگی نگاه می­کنه، میگه بالاخره تو یه کاره­ای هستی دیگه، درسته؟

در شبکه ورزش یه پیرمردی رو نشون می­داد که از خاطرات زندگیش یه مستند ساخته بودند: این پنجاه، شصت سال بود که شیپورچیِ ورزشگاه بود. رفتید ورزشگاه؟ شیپورچی که شیپور می­­زنه، سر و صداهاش رو شنیدید دیگه؟ پنجاه، شصت ساله که شیپور می­زنه... باهاش مصاحبه می کردند می­گفتند چیکار می­کنی؟ می­گفت «هیچی من میام ورزشگاه برای تیمم؛ برای اون تیمی که دوسش دارم و تشویقش می­کنم.» بعد بهش گفتند: تو پنجاه، شصت ساله میای، اینقدر با عشق و علاقه و اینا، همه ی لباست رو رنگی می­کنی، شیپور می­زنی... آیا بهت حقوقی هم میدن؟ گفت «حقوقِ چی!» هیچی بهت نمیدن؟ گفت «نه.»

پنجاه، شصت ساله اومده با این وضعیت میگه هیچی، بعد پرسیدند: پذیرایی ای، چیزی، بالاخره با خوراکی ای تحویلت می­گیرند دیگه؟ گفت: «نه، دیگه خودمون گاهی چیزی باشه با بچه­ها می­خوریم، نباشه هم که هیچی» ازش سؤال کردند کتکهم خوردی؟ گفت: «الی ماشاالله، این تیم مقابل مثلا وقتی یه بحثی پیش می­آمد من دفاع می­کردم، آی کتک می­خوردیم، کتک خوره­ام هم خوب بوده»

مستند بود، حالا این مستند رو تو نشستی داری نگاه می­کنی بعد میگن چرا پاش وایستادی؟ میگه «علاقه» چرا پاش وایستادی؟ میگه «عشق» عشق به چی؟ میگه «دوسش دارم» ... منم عاشقم، اونم عاشقه! او چه­جوری خرج می­کنه؟! من همش کلاس و افاده و هندوانه زیر بغل و چاق سلامتی­! نَه سیلی خوردم، نه کتک! نه ناهار و شامم عقب مونده جلو افتاده ...!

یه کتابی هست از مقام معظم رهبری پیرامون حضرت ولی­عصر(علیه‌السلام) بعضی جملات حضرت آقا داخل این کتاب آمده به نام "میراث فاطمی" من یه بخش آن را آماده کردم، می فرمایند: «امام­زمان میاد انجام می­ده- یعنی چی؟ (صفحه 50 این کتابه) امروز تکلیف شما چیه؟ شما امروز باید چیکارکنی؟ شما باید زمینه‌سازی کنی تا اون بزرگوار بتونه بیاد در اون زمینه آماده اقدام فرماید از صفر که نمی­شه شروع کرد جامعه­ای می­تونه پذیرای مهدی موعود -ارواحنافداه- باشه که در اون آمادگی و قابلیت باشه و الا مثل انبیا و اولیای طول تاریخ میشه و چه علتی داشت که بسیاری از انبیا بزرگ اولوالعزم آمدند نتوانستند دنیا را از بدی­ها پاک بکنند؟! چون زمینه آماده نبود جمله­ی اقا را دقت بفرمایید چرا علی­بن ابی­طالب(علیه السلام) در زمان خودش در همان مدت کوتاه حکومت با اون قدرت الهی با اون علم متصل به معدن الهی با اون نیروی اراده با اون زیبایی­ها و درخشندگی­ها که در شخصیت حضرت امیره با اون توصیه­های پیامبراکرم در باره­ی او چرا حضرت امیر نتونست ریشه­ی بدی را بخشکاند؟ خود آن بزرگوار را هم از سر راه برداشتند " قُتِلَ فِی مِحرابِ عِبادَتِهِ لِشِدَّتِهِ عَدلِهُ" تاوان عدالت امیرالمومنین، جان علی بود...»

باید من و تو بسترسازی کنیم، بادیگارد بشویم آقا تشریف بیاورند...

او عشق پروانه­هاش و عشق تیمش باعث میشه یه کار این­چنینی انجام بده، اونوقت من و شما...

یه کاری کنیم، یه جوری باشیم، روسفید باشیم ان شالله پیش حضرت.

 حجة الاسلام و المسلمین علمداری

 موضوع : ضروت طرح مباحث مهدویت

 تابستان 1395 هجری شمسی